

## بساطت واجب الوجود در فلسفه ابن سینا

مرتضی رضایی\*

### چکیده

بساطت ذات واجب - که در فلسفه با همین نام، و در کلام با نام «توحید احدی» از آن یاد می‌شود - از مباحث مهم الهیات بالمعنی الاخص است. نفی ترکیب از ذات الهی، به ویژه ترکیب از اجزای خارجی (اعم از اجزای مقداری و ماده و صورت) و اجزای حدی، مدعای این مقاله است که با تبیین دلایل ابن سینا، اثبات خواهد شد.

روش پژوهش حاضر توصیفی و مبتنی بر آثار ابن سینا و گاه، شارحان اوست. ابن سینا سه دلیل برای اثبات مدعا اقامه می‌کند: در یکی از دلایل، اجزای خارجی و در دو دلیل دیگر، اجزای حدی و ماهیت را از واجب نفی می‌کند، که با این نفی، انواع مختلفی از ترکیب نفی می‌شود.

**کلید واژه‌ها:** انواع ترکیب، بساطت، بساطت ذات، اجزای خارجی، اجزای کمی، اجزای حدی.

## مقدمه

حملی هم معروف‌اند؛ ۴. ترکیب از ماده و صورت ذهنی؛ ۵. ترکیب از اجزای مقداری که به اجزای بالقوه یا اجزای فرضی هم مشهورند؛ ۶. ترکیب از وجود و ماهیت؛ ۷. ترکیب از وجود و عدم که از آنها با تعبیر وجدان و فقدان، ایجاب و سلب، و اثبات و نفی هم یاد می‌کنند؛ ۸. ترکیب از جوهر و عرض.<sup>(۳)</sup>

**ترکیب شیمیایی:** ترکیب شیمیایی ترکیبی است که در آن، اجزای مرکب متکثر و بالفعل‌اند؛ مانند ترکیب بدن انسان و حیوان از سلول‌ها و ترکیب آب از اکسیژن و هیدروژن. این نوع ترکیب را در فلسفه «ترکیب طبیعی بالعرض» می‌گویند.<sup>(۴)</sup>

**ترکیب از ماده و صورت خارجی:** براساس نگرش فیلسوفان مشایی، اجسام از دو جوهر خارجی، «ماده» و «صورت» ترکیب یافته‌اند:

فإنَّ الجسم من حيث هو جسم له صورة الجسمية، فهو شيء بالفعل، و من حيث هو مستعداً أي استعداد شئت فهو بالقوة، و لا يكون الشيء من حيث هو بالقوة شيئاً هو من حيث هو بالفعل شيئاً آخر، فتكون القوة للجسم لا من حيث له الفعل. فصورة الجسم تقارن شيئاً آخر غيراً له في أنه صورة، فيكون الجسم جوهرًا مركباً من شيء عنه له القوة، و من شيء عنه له الفعل. فالذي له به الفعل هو صورته، و الذي عنه بالقوة هو مادته، و هو الهیولی.<sup>(۵)</sup>

از نظر ایشان، این ترکیب «انضمامی» است؛ یعنی مغایرت و تکثر اجزای آن خارجی و حقیقی است (نه ذهنی و اعتباری).

**ترکیب از جنس و فصل:** این ترکیب اعم است از: ترکیب از جنس و فصلی که منشأ خارجی دارند (مانند جنس و فصل جواهر جسمانی که به ترتیب از ماده و صورت

«توحید» در لغت به معنای یکتا کردن و یکتا دانستن است، نه به معنای یکتایی و یگانگی. با این حال، در کتاب‌های فلسفی و کلامی، آن را مرادف با «وحدت» به کار برده‌اند که به معنای یکتایی و یگانگی و تنهایی و نفی کثرت است، و از آنجا که اثبات می‌کنند خداوند از هرگونه کثرتی عاری است و یکتا و یگانه شمرده می‌شود، آن را بر خداوند اطلاق کرده‌اند. همچنین در کتاب‌های یادشده، واژه «ترکیب» (که متعدی و به معنای آمیخته کردن است) مرادف با واژه «ترکب» (که لازم و به معنای مرکب بودن است) به کار می‌رود.

به این ترتیب، مراد از توحید در بخش خداشناسی فلسفه نفی مطلق کثرت از واجب بالذات است؛ چه کثرت درونی که ناشی از ترکیب، و چه کثرت بیرونی که ناشی از مثل و مانند داشتن، و به اصطلاح، ناشی از وجود شریک می‌باشد. در کتاب‌های کلامی، نفی کثرت درونی یا نفی ترکیب را «توحید احدی» و نفی کثرت بیرونی یا نفی شریک را «توحید واحدی» هم می‌گویند؛<sup>(۱)</sup> ولی در کتاب‌های فلسفی، نفی ترکیب را با عنوان «بساطت ذات» و نفی شریک را با عنوان «توحید ذات» مطرح می‌کنند.<sup>(۲)</sup> ما در این مقاله بساطت ذات واجب را با عنایت به آثار ابن‌سینا مرور خواهیم کرد. و از آنجا که بساطت به معنای نفی ترکیب است، نخست با انواع ترکیب آشنا می‌شویم تا تصویر روشن‌تری از نفی آن (= بساطت) به دست آوریم.

## انواع ترکیب

ترکیب، به حسب استقرار، هشت قسم است: ۱. ترکیب شیمیایی؛ ۲. ترکیب از ماده و صورت خارجی؛ ۳. ترکیب از جنس و فصل که به اجزای ماهوی یا اجزای حدی

من الأتحاد و لانزاع لأحد في أن التمايز بين الوجود و الماهية إنما هو في الإدراك لا بحسب العين.<sup>(۷)</sup>

**ترکیب از وجود و عدم:** مقصود از عدم همان نقص و ناداری است که در مقایسه وجود ناقص با وجود کامل تر و نیافتن کمالات آن به تمام و کمال در وجود ناقص انتزاع، و بر آن وجود ناقص حمل می‌شود. به این ترتیب، ترکیب از وجود و عدم فقط در موجودات محدود یافت می‌شود:

إذا فرضنا مرتبتين من الوجود، ضعيفه و شديده، وقع بينهما قياس و إضافة بالضرورة و كان من شأن المرتبة الضعيفه أنها لاتشتمل على بعض ما للمرتبة الشديده من الكمال، لكن ليس من الكمال الذي في المرتبة الضعيفه إلا و المرتبة الشديده واجده له. فالمرتبة الضعيفه كالمؤلفه من وجدان و فقدان، فذاتها مقيدة بعدم بعض ما في المرتبة الشديده من الكمال. و إن شئت فقل: محدوده... و هذا المعنى، أعنى دخول الأعدام في المراتب الوجود المحدوده و عدم دخولها، المؤدى الى الصرافه، نوع من البساطه و التركيب في الوجود.<sup>(۸)</sup>

**ترکیب از جوهر و عرض:** ترکیب از جوهر و عرض ترکیبی است که بر اثر آن، جوهر فقط صفت‌دار می‌شود؛ نه آنکه بر اثر ترکیب ماهیت جدیدی فراهم آید. در این نوع ترکیب هم نوعی انضمام واقع می‌شود که طی آن، ذات نه دارای هویتی نو، که صرفاً دارای وصفی جدید می‌شود. از این رو، این نوع ترکیب، ترکیبی بیرون از ذات است (نه درون آن).

این نکته را هم بیفزاییم که ترکیب و انقسام، لازم و ملزوم یکدیگرند: هر کجا ترکیب باشد، انقسام هست و هر کجا انقسام باشد، ترکیب هست؛ این دو از یکدیگر انفکاک ناپذیرند. و بالتبع، عدم انقسام هم با بساطت تلازم دارد. به هر حال، از آنجا که واجب الوجود بسیط محض

خارجی آنها انتزاع می‌شوند) و ترکیب از جنس و فصلی که صرفاً تحلیلی ذهنی‌اند (مانند جنس و فصل انواع اعراض).

**ترکیب از ماده و صورت ذهنی:** این ترکیب و ترکیب قبلی با یکدیگر متلازم‌اند، به گونه‌ای که اثبات هریک مستلزم اثبات دیگری، و نفی هریک مستلزم نفی دیگری است؛ زیرا ماده و صورت ذهنی به ترتیب همان جنس و فصل‌اند، با این تفاوت که جنس و فصل لابشرط اعتبار می‌شوند، ولی ماده و صورت بشرط لا.

**ترکیب از اجزای مقداری:** این ترکیب مختص امور است که امتداد دارند، خواه امتداد ذاتی (مانند جوهر جسمانی و انواع کمیت، شامل حجم و سطح و خط و زمان) و خواه امتداد عرضی (مانند امتداد اعراضی که در اجسام حلول می‌کنند و به تبع محل خود، جسم، امتدادی عرضی می‌یابند، مانند رنگ جسم).<sup>(۶)</sup>

**ترکیب از وجود و ماهیت:** این ترکیب در هر موجود ماهیت‌دار یا ممکن یافت می‌شود. تعبیر مشهور «کُلّ ممکن زوج ترکیبی من الوجود و الماهیه» به همین ترکیب اشاره دارد. آشکار است که مراد از این ترکیب آن نیست که حقیقت وجود شیء و ماهیت آن، در خارج، دو واقعیت مغایرند که با ترکیب با یکدیگر خود شیء را به وجود آورده‌اند؛ بلکه در خارج صرفاً یک حقیقت بسیط یافت می‌شود، و فقط در مقام ذهن است که با دو مفهوم متمایز «وجود» و «ماهیت» مواجهیم که اولی حاکی از تحقق عینی واقعیت است و دومی حاکی از چیستی و حدود وجودی آن واقعیت:

ليس المراد من قوله [أى قول الشيخ] و هو حاصل الهوية منهما جميعاً في الوجود - أن للماهية موجودة و للوجود موجودة أخرى بل الموجود هو الوجود بالحقیقة - و الماهية متحدة معه ضرباً

است، فیلسوفان کوشیده‌اند تا عاری بودن آن ذات مقدّس را از همه انواع ترکیب اثبات نمایند.

ما در ادامه، دلایلی را که ابن‌سینا برای نفی اقسام ترکیب از ذات واجب اقامه کرده است، مرور خواهیم کرد.

### استدلال بر نفی اجزای خارجی و اجزای کئی

ابن‌سینا می‌گوید: «لو التأم ذات واجب الوجود - من شیئین أو أشياء یجتمع لوجب بها - و لکان الواحد منها أو کلّ واحد منها قبل واجب الوجود - و مقوماً لواجب الوجود - فواجب الوجود لا ینقسم فی المعنی و لا فی الکم.»<sup>(۹)</sup>

وفق این عبارت، اگر ذات واجب از دو یا چند چیزی که با همدیگر اجتماع کرده‌اند، ترکیب شده باشد، لازم می‌آید که به وسیله همان چیزها واجب شود و یکی از آنها یا همه آنها پیش از واجب، و مقوم واجب باشند. به همین روی، واجب الوجود انقسام‌پذیر نیست؛ نه به حسب معنا و حقیقت، و نه به حسب مقدار و کمیت.

در توضیح عبارت فوق باید گفت: انقسام به اجزا بر سه قسم است: (۱) انقسام به جنس و فصل؛ (۲) انقسام به اجزای متشابه مقداری؛ (۳) انقسام به اجزای غیرمتشابه، یعنی ماده و صورت، یا عناصر سازنده مرکب (زیرا انقسام یا به حسب عقل است و یا به حسب خارج). قسم اول همان انقسام به جنس و فصل است. قسم دوم یا بالقوه است یا بالفعل؛ انقسام بالقوه همان انقسام شیء متصل است به اجزای متشابه، و انقسام بالفعل انقسام جسم است به اجزای غیرمتشابه (یعنی ماده و صورت): «و الانقسام قد یكون بحسب الكمیة - كما للمتصل إلى أجزائه المتشابهة - و قد یكون بحسب المعنی - كما للجسم إلى الهیولی و الصورة - و قد یكون بحسب الماهیة كما للنوع إلى الجنس و الفصل.»<sup>(۱۰)</sup>

به این ترتیب، مراد از انقسام در کم، انقسام بالقوه

خارجی، و مراد از انقسام در معنا، یا همان انقسام به ماده و صورت یا عناصر، انقسام بالفعل خارجی می‌باشد. پرواضح است که انقسام به ماده و صورت ذهنی همان انقسام به جنس و فصل است؛ زیرا چنان‌که پیشتر گفتیم، ماده و صورت ذهنی به ترتیب همان جنس و فصل‌اند، با این تفاوت که جنس و فصل لا بشرط اعتبار می‌شوند، ولی ماده و صورت بشرط لا. با این حال، ابن‌سینا ظاهراً در این استدلال درصدد نفی اجزای خارجی است؛ زیرا نفی ماهیت، که به تبع آن اجزای ماهوی، یعنی جنس و فصل، و نیز ماده و صورت ذهنی از واجب نفی می‌شوند، در ضمن استدلال‌های دیگر ابن‌سینا آمده است.

همچنین، ترکیب از اجزا بر دو قسم است: یکی آنکه همه اجزای مرکب مقدم بر آن باشند؛ و دیگر آنکه یک جزء مقدم بر مرکب، و به اصطلاح، جزء سابق باشد، و یک جزء همراه و هم‌زمان با مرکب، و به اصطلاح، جزء لاحق باشد. خواجه نصیرالدین طوسی، برای قسم اول، به عناصری مثال می‌زند که مرکبات را پدید می‌آورند؛ مثلاً آب که از اکسیژن و هیدروژن ترکیب می‌یابد و هر دو جزئش بر آن تقدم دارند: «و التركب قد یكون من أجزاء تتقدم المركب - كالعناصر للمركبات.»<sup>(۱۱)</sup>

او برای قسم دوم «جسم» را مثال می‌آورد؛ زیرا جسم از ترکیب جزء سابق (یعنی ماده) و جزء لاحق (یعنی صورت) پدید می‌آید، به گونه‌ای که حقوق صورت همان پدید آمدن جسم است و صورت تقدمی بر تحقق جسم ندارد: «و قد یكون من جزء أصل يتقدم المركب - كخشب السریر - و جزء آخر یلحقه فیحصل المركب مع لحوقه - كصورة السریر - و لا یكون وجود الجزء اللاحق متقدماً علی وجود السریر.»<sup>(۱۲)</sup>

اکنون، پس از آشنایی با استدلال، به سراغ تقریر ابن‌سینا از برهان می‌رویم. او در این برهان، با بهره‌گیری از

را از خدا نفی می‌کند: «و کُلَّ جَسْمٍ مَحْسُوسٍ فَهُوَ مُتَكَيِّرٌ بِالْقِسْمَةِ الْكَمِّيَّةِ وَبِالْقِسْمَةِ الْمَعْنَوِيَّةِ إِلَى هَيُولَى وَ صُورَةٍ» (۱۵)

چنان‌که می‌دانیم، جسم به لحاظ معنا و ذات مرکب از هیولا و صورت است. همچنین، جسم به دلیل امتداد داشتن در جهات سه‌گانه قابلیت انقسام کمی تا بی‌نهایت را دارد. و عبارت فوق نیز همین مطلب را بیان می‌کند.

از طرفی، در همین برهان، ملاحظه کردیم که واجب الوجود نه به هیولا و صورت منقسم می‌شود و نه قابل انقسام کمی است: «فواجب الوجود لا ينقسم فى المعنى ولا فى الكم» (۱۶)

به این ترتیب، می‌توان برهان بر نفی جسمیت از واجب را این‌گونه سامان داد: واجب الوجود، در معنا و کم، غیر قابل انقسام است؛ هر جسمی در معنا و در کم، قابل انقسام است؛ پس، واجب الوجود جسم نیست.

ناگفته نماند، برهان نفی ترکیب واجب از اجزای خارجی به نحوی تقریر یافته است که می‌تواند هرگونه ترکیب خارجی را از واجب نفی کند. و بر همین اساس، ترکیب شیمیایی نیز در مورد خدا منتفی است.

اما خواجه نصیرالدین طوسی برهان ابن سینا را به گونه‌ای تقریر می‌کند که علاوه بر نفی اجزای مقداری و اجزای خارجی از واجب، ترکیب از ماهیت و وجود، و به تبع آن، ترکیب از کمال و نقص را نیز از واجب نفی می‌کند:

و تقریرها فى هذا الكتاب - أن ذات واجب الوجود لو التأم من شئین أو أشياء - ليس ولا واحد منها بواجب الوجود - ثم حصل منها واجب الوجود - كالمركب من العناصر البسيطة - أو كان واجب الوجود ذا ماهية أخرى - غير الوجود الواجب أتصفت تلك الماهية بوجوب الوجود - فصارت واجب الوجود - كالإنسان المتصف بالوحدة - الصائر بذلك واحداً كان الواحد من أجزائه - يعنى الماهية

قیاس شرطی اتصالی، بر عدم ترکب و انقسام‌ناپذیری واجب استدلال می‌کند:

اگر واجب الوجود مرکب از دو یا چند چیز باشد، اولاً، وجوب واجب الوجود به سبب آن چیزها خواهد بود؛ و ثانیاً، یکی از آن چیزها یا همه آنها بر واجب الوجود تقدم خواهد داشت: «لو التأم ذات واجب الوجود - من شئین أو أشياء یجتمع لوجب بها - و لكان الواحد منها أو کُلَّ واحد منها قبل واجب الوجود - و مقوماً لواجب الوجود» (۱۳)

در این قیاس، هر دو تالی مرفوع است؛ یعنی هم واجب الوجود بالذات و واجب الوجود بالغير و معلول غیر نمی‌شود و هم واجب الوجود مسبق به یک یا چند جزء نیست. به این ترتیب، با رفع تالی‌های یادشده، مقدم نیز رفع می‌شود؛ یعنی واجب الوجود مرکب نیست (نه مرکب از اجزای خارجی و نه مرکب از اجزای کمی).

ابن سینا پس از ذکر جمله شرطیه متصله، بدون اینکه به رفع تالی یا تالی‌ها پردازد و سپس رفع مقدم را نتیجه بگیرد، می‌گوید: «فواجب الوجود لا ينقسم فى المعنى ولا فى الكم» (۱۴)

خودداری او از بیان رفع تالی به دلیل روشن بودن آن است. از طرفی، در بیان نتیجه نیز «عدم انقسام» را می‌آورد، نه مرکب نبودن واجب را؛ زیرا چنان‌که پیشتر گذشت، ترکب و انقسام متلازم یکدیگرند: نفی یکی، نفی دیگری را در پی دارد.

به نظر می‌رسد، با نفی اجزای مقداری از واجب، هرگونه امتدادی (از جمله امتداد پایدار مکانی یا امتداد سیال زمانی) از ذات الهی (جل شأنه) نفی می‌شود؛ یعنی خدا نه مکان‌دار است و نه زمان‌دار؛ بلکه با نفی انقسام‌پذیری واجب در معنا و کم، جسم بودن نیز از واجب نفی می‌گردد. و به همین دلیل، ابن سینا نیز از همین راه جسمیت

واجب‌الوجود می‌تواند چهار حالت داشته باشد:

۱. وجود، عین ذات واجب‌الوجود باشد. این فرض، همان فرض مطلوب است، و چون خواهیم دید که فرض‌های دیگر نادرست است، همین فرض، فرض صحیح خواهد بود.

۲. وجود، جزء ذات واجب‌الوجود است. بدیهی است که جزء ذات، اگر جزء عقلی باشد، جنس یا فصل است و اگر جزء خارجی باشد، در صورت تقدّم یکی از دو جزء و تأخر دیگری، شیء مرکّب از صورت و ماده خواهد بود و در صورت تقدّم همه اجزا، شیء مرکّب از عناصر می‌باشد.

این در حالی است که پیشتر گفتیم: ترکیب از اجزا در مورد واجب‌الوجود منتفی است.

۳. وجود، لازم ذات واجب‌الوجود است. این فرض نیز باطل است؛ چراکه مستلزم آن است که ماهیت، علت برای وجود باشد. توضیح آنکه: اگر واجب‌الوجود دارای ماهیت باشد، ماهیت آن باید معروض وجود باشد. علت عروض وجود بر ماهیت یا خود ماهیت واجب‌الوجود است یا چیزی غیر آن. اگر چیز دیگر علت باشد، لازم می‌آید که واجب‌الوجود در وجود خود محتاج به غیر باشد؛ اما این امر با وجوب وجود سازگار نیست. و اگر خود ماهیت واجب‌الوجود علت برای عروض وجود باشد، ماهیت واجب باید تقدّم بالوجود داشته باشد تا بتواند علت برای وجود باشد. موجود بودن ماهیت، پیش از وجود معلول، یا به همین وجود معلول است یا به وجودی دیگر؛ اگر به همین وجود معلول باشد، مستلزم دور خواهد بود و اگر به وجودی دیگر معلول باشد، مستلزم تسلسل خواهد بود.<sup>(۱۹)</sup>

۴. وجود، عرضی مفارق برای ذات واجب‌الوجود است. این فرض نیز باطل است؛ زیرا مستلزم این است که

المذكورة - أو كل واحد منها كالشيئين أو الأشياء المذكورة - قبل واجب‌الوجود مقوماً له هذا خلف - فواجب‌الوجود لا يتقسم في المعنى - إلى ماهية و واجب وجود مثلاً لولا في الكم إلى أجزاء متشابهة.<sup>(۱۷)</sup>

آنچه در عبارت فوق، مورد عنایت خواجه نصیرالدین قرار گرفته، سلب ماهیت از واجب‌الوجود است. وجودی که عاری از ماهیت است، حدّ و مرزی برای آن نیست. و از این رو، فاقد هیچ کمالی نیست، بلکه کمال مطلق و هستی محض و صرف است؛ چنانکه نفی ماهیت از واجب، اجزای حدّی، یعنی جنس و فصل و نیز ماده و صورت ذهنی را از واجب نفی می‌کند.

### استدلال بر نفی ماهیت از واجب‌الوجود

پیشاپیش یادآوری دو نکته خالی از فایده نیست: نخست اینکه مراد از ماهیت در اینجا، معنای خاصّ ماهیت، یعنی «مايقال في جواب ماهو» می‌باشد که در موجودات امکانی و محدود به کار می‌رود؛ نه ماهیت به معنای عامّ آن (یعنی «ما به الشيء هو هو») که شامل وجود هم می‌شود و بر همه موجودات، اعم از واجب و ممکن، اطلاق می‌گردد. دیگر آنکه مراد از وجود در این بحث، وجود عینی و خارجی خاصی است که مبدأ نخستین همه موجودات شمرده می‌شود، نه مفهوم وجود (که مفهومی عامّ است و به شکل خارج لازم بر همه موجودات به نحو مشترک حمل می‌شود).

با عنایت به این دو نکته، ابن‌سینا در استدلال بر نفی ماهیت از واجب‌الوجود می‌گوید: «كل ما لا يدخل الوجود في مفهوم ذاته - على ما اعتبرناه قبل - فالوجود غيرمقوم له في ماهيته - ولا يجوز أن يكون لازماً لذاته على ما بان - فبقي أن يكون عن غيره»<sup>(۱۸)</sup>

بنابه این عبارت، وجود نسبت به ذات یا ماهیت

### واجب الوجود

استدلال بالا، در نفی ترکیب واجب از ماهیت، کافی و تمام بود؛ ولی ابن سینا دلیل دیگری برای نفی ماهیت، و به تبع، نفی حد و اجزای حدی ارائه می‌کند. او می‌گوید:

واجب الوجود لا یشارک شیئاً من الأشياء فی ماهیه  
ذلک الشیء - لأن کل ماهیه لما سواه مقتضیه  
لإمكان الوجود - وأما الوجود فلیس بماهیه لشیء و  
لاجزئاً من ماهیه شیء - أعنی الأشياء الّتی لها ماهیه  
لا یدخل الوجود فی مفهومها - بل هو طاریء علیها  
فواجب الوجود - لا یشارک شیئاً من الأشياء فی  
معنی جنسی و لا نوعی - فلا یحتاج إذن إلى أن  
ینفصل عنها بمعنی فصلی أو عرضی - بل هو  
منفصل بذاته. (۲۳)

رهاورد استدلال پیشین، نفی ماهیت از واجب بود. به این ترتیب، واجب الوجود با هیچ‌یک از اشیا اشتراک در ماهیت نخواهد داشت. در واقع، ماهیت واجب الوجود همان وجود اوست؛ در حالی که ماهیت سایر اشیا غیر از وجود آنهاست.

به همین سبب، می‌توان مدعا را با قیاسی به شکل زیر اثبات کرد:

واجب الوجود، ماهیتش عین وجود اوست؛ هرچه ماهیتش عین وجود اوست، در معنای ماهوی، مشارک سایر اشیا نیست؛ پس: واجب الوجود، در معنای ماهوی، مشارک سایر اشیا نیست.

در تبیین کبرای قیاس باید گفت: ماهیات ممکنه مقتضی «امکان وجود» هستند، چراکه ماهیات آنها عین وجود آنها نیست تا آنها ذاتاً مقتضی «وجود» باشند؛ در حالی که واجب الوجود ذاتاً مقتضی وجود است. از این رو، بین واجب الوجود (که مقتضی وجود است) و ممکنات (که مقتضی وجود نیستند)، اشتراکی ذاتی و ماهوی وجود ندارد.

وجود واجب الوجود معلول غیر باشد و این، با وجوب وجود سازگاری ندارد.

از این رو، همان‌گونه که پیشتر هم گفتیم، با نفی ماهیت از واجب اجزای ماهیت یعنی جنس و فصل و ماده و صورت عقلی نیز از خدا نفی می‌شود؛ بلکه باید گفت: نفی ماهیت، مستلزم نفی ماده و صورت خارجی نیز هست؛ زیرا اگر چیزی از ماده و صورت خارجی مرکب باشد، قطعاً ماهیتی دارد که جنسش از ماده مذکور و فصلش از صورت مزبور انتزاع می‌شود. پس، هرچیزی که از ماده و صورت خارجی ترکیب یافته باشد، ضرورتاً ماهیتی دارد. و بنا بر قانون عکس نقیض، می‌توان نتیجه گرفت که هرچیزی که ماهیت ندارد، از ماده و صورت خارجی تشکیل نیافته است. (۲۰)

به این ترتیب، با نفی ماهیت از خداوند، چهار نوع ترکیب از هشت قسم ترکیب پیش‌گفته - یعنی ترکیب از ماده و صورت خارجی، ترکیب از جنس و فصل، ترکیب از ماده و صورت ذهنی، و ترکیب از ماهیت و وجود - در مورد واجب منتفی می‌شوند: «فقد أتضح من هذا ان واجب الوجود لیس بجسم و لا مادّة جسم، و لا صورة جسم، و لا مادّة معقولة لصوره معقولة، و لا صورة معقولة فی مادّة معقولة. (۲۱)

چنان‌که ملاحظه شد، شاید بتوان ادعا کرد: با نفی ماهیت (که بیانگر محدودیت وجودی شیء است)، حد و مرز وجودی از واجب نفی گردیده و به دلیل صرافت و عدم تناهی وجود او، همه انواع کمال برای او ثابت، و همه انواع نقص و محدودیت از او نفی می‌شود؛ همان‌گونه که با نفی اجزای خارجی و اجزای مقداری، ترکیب شیمیایی و ترکیب از اجزای مقداری از خداوند نفی گردید: «و لا له قسمة، لا فی الكمّ، و لا فی المبادی.» (۲۲)

استدلالی دیگر بر نفی ماهیت، حد و اجزای حدی از

فخر رازی در اینجا اشکال دیگری را متوجه ابن سینا می‌کند. او مدّعی است: اگرچه واجب‌الوجود دارای ماهیت نباشد و اشتراک در معنای جنسی و نوعی با سایر اشیا نداشته باشد، ولی با وجودات ممکن هم مابه‌الاشتراک دارد و هم مابه‌الامتیاز؛ و این، مستلزم ترکیبی دیگر است غیر از ترکیب از جنس و فصل.

توضیح اینکه ابن سینا در الهیات شفا پذیرفته که: وجود واجب از سایر وجودات به امری زاید متمایز است. او معتقد است: وجود لا بشرط امری است مشترک میان واجب و ممکن؛ اما وجود بشرط لا، همان ذات واجب است:

قال فواجب‌الوجود لا یشارك شیئاً فی معنی جنسی و لا نوعی فلا یحتاج الی أن ینفصل عنها بمعنی فصلی أو عرضی بل هو ینفصل بذاته... و لکن فیہ اشکال... أن قوله أنه تعالی منفصل عن غیره بذاته لا یستقیم علی قوله لان ذاته تعالی اذا كانت مساویة لسائر الموجودات فی طبیعة‌الوجود و عنده أن امتیاز الأشياء المتساویة فی تمام الماهیة بعضها عن البعض لابد و أن یكون بامر خارج و جب أن یكون انفصال ذاته تعالی عن سائر‌الوجودات بامر زائد و قد التزم هذا فی الهیات الشفاء فقال الوجود لا بشرط أمر مشترك من الواجب و الممكن و الوجود بشرط لا هو ذات واجب‌الوجود و حقیقته و هذا یقتضی أن یكون امتیاز ذاته تعالی عن غیره بهذا القید السلبی. (۲۵)

به عبارت تفصیلی‌تر، وجود نیز همچون ماهیت دارای اقسامی است. مقسم همه اقسام، وجود لا بشرط مقسمی است. وجود واجب و وجود بشرط لا، و وجود ممکن وجود بشرط شیء است؛ یعنی وجود واجب، مشروط است به اینکه دارای ماهیت نباشد و وجود ممکن،

از طرفی، هرگاه میان دو چیز اشتراک در ماهیت باشد، اشتراک آنها یا در معنای جنسی است یا در معنای نوعی. اگر اشتراک آنها در معنای جنسی باشد، تمایز آنها به فصل خواهد بود؛ و اگر اشتراک در معنای نوعی باشد، تمایز آنها به عوارض می‌باشد. البته، اگر دو ماهیت هیچ‌گونه اشتراکی در معنای جنسی و نوعی نداشته باشند، تمایز آنها به تمام ذات خواهد بود.

بنابراین، از آنجاکه واجب‌الوجود با ممکنات اشتراک ماهوی ندارد، تمایز میان این دو قسم موجود نه به فصل خواهد بود و نه به عوارض، و نه به تمایز به تمام ذاتی که میان دو ماهیت کاملاً متباین وجود دارد.

ابن سینا، گرچه تمایز میان واجب و ممکن را تمایز به ذات معرفی می‌کند، ولی پرواضح است که مراد وی گونه دیگری از تمایز است، غیر از تمایز به تمام ذات میان دو امر ماهیت‌دار.

ممکن است چنین به ذهن آید که اگرچه واجب‌الوجود با ممکنات اشتراک ماهوی ندارد، ولی «وجود» هم به ممکن و هم به واجب به یک معنا نسبت داده می‌شود و این، خود نشانه اشتراک واجب با ممکنات است. به این ترتیب، سخن ابن سینا در نفی اشتراک بین ممکن و واجب نقض می‌گردد.

ابن سینا با عنایت به احتمال طرح چنین شبهه‌ای، دفع دخیل کرده، می‌گوید: «و أما الوجود فلیس بماهیة لشیء و لاجزئاً من ماهیة شیء - أعنی الأشياء الّتی لها ماهیة لا یدخل الوجود فی مفهومها - بل هو طاریء علیها.» (۲۴)

وفق این عبارت، وجود نه عین ماهیت ممکنات است و نه جزء آنها؛ بلکه به عنوان امری بیرون از ذات، در ذهن، عارض بر ماهیات می‌شود. به همین دلیل، وجود نه جنس است و نه نوع که اشتراکی ماهوی را میان مصادیق خود، یعنی واجب و ممکن، پدید آورد.



و در نهایت اینکه ابن سینا از این مطلب که واجب الوجود ماهیت، و به تبع آن، جنس و فصل ندارد، به این نتیجه می‌رسد که واجب حد ندارد: «فذاته لیس لها حدّ إذ لیس لها جنس و لا فصل.»<sup>(۲۸)</sup>

### طرح یک اشکال بر نفی حدّ از واجب و پاسخ آن

پس از نفی حدّ از واجب تعالی، به دلیل نداشتن جنس و فصل، فخر رازی می‌گوید: این مطلب هنگامی درست است که حد، تنها از جنس و فصل به دست آید؛ ولی اگر معلوم شود که حد از غیر جنس و فصل هم تشکیل می‌شود، نداشتن جنس و فصل، دلیل بر نداشتن حدّ نیست: «قوله فذاته تعالی لیس لها حدّ اذ لیس لها جنس و فصل مبني على أن الحدّ لا يحصل إلا من الجنس و الفصل و قد بينا في المنطق ما فيه من البحث.»<sup>(۲۹)</sup>

خواجه نصیر طوسی به این اشکال دو پاسخ مترتب بر هم می‌دهد:

پاسخ اول اینکه مراد ابن سینا در اینجا نفی ماهیت از واجب است؛ از این رو، مراد او از نفی حدّ، نفی حدّ متناسب با ماهیت یا همان نفی حدّ برآمده از جنس و فصل (تعریف ماهوی) است، نه هرگونه حدّی. و بالتبع، در این صورت، اشکال فخر وارد نخواهد بود: «و الجواب عنه أن المقصود هاهنا - أتماکان نفی الترتیب بحسب الماهية عن واجب الوجود - فنفي الحدّ المقتضى لذلك عنه.»<sup>(۳۰)</sup>

پاسخ دوم اینکه اگر بپذیریم مقصود ابن سینا نفی هرگونه تعریف حدّی از واجب است، در این صورت خود فخر رازی عبارتی را از ابن سینا نقل می‌کند که مورد تأیید خود او هم هست و می‌تواند در اینجا راه‌گشا باشد. آن عبارت این است:

إنّ الأشياء المركّبة - قد يوجد لها حدود غير مركّبة من الأجناس و الفصول - و بعض البسائط يوجد لها

مشروط است به اینکه دارای ماهیت باشد. پس، هر دو وجود در وجود لا بشرط مقسمی با یکدیگر اشتراک، و در قیودی از قبیل «بشرط لا» و «بشرط شیء» با یکدیگر اختلاف دارند.

خواجه نصیر طوسی به این شبهه دو پاسخ می‌دهد:

**پاسخ اول:** «فالجواب أن شرط العدم أمر زائد في الاعتبار فقط - و الشيخ لا ينفى الاعتبارات عن الواجب - و الشيء لا يصير باعتبار عدم شيء له مركّباً.»<sup>(۲۶)</sup>

وفق بیان خواجه، شرط عدم امری واقعی نیست که مستلزم ترکیب ذات واجب الوجود شود، بلکه امری اعتباری است. در واقع، سلب چیزی از چیزی بر دو گونه است: یکی اینکه از او سلب کمال شود؛ و دیگر آنکه از او سلب نقص شود. قسم اول مستلزم ترکیب است، ولی قسم دوم مستلزم ترکیب نیست؛ زیرا شیء به اعتبار اینکه چیزی را ندارد، مرکّب نمی‌شود.

**پاسخ دوم:** «و أيضاً الشيء المتحقّق في الخارج بذاته - لا يحتاج في انفصاله - عما لا يتحقّق في الخارج بذاته إلى شيء غير ذاته - إنّما يحتاج إلى ذلك في انفصاله - عن متحقّق آخر مثله.»<sup>(۲۷)</sup>

مطابق این سخن، چیزی که در خارج تحقق دارد، بر دو قسم است: یکی آنکه تحقق بالذات دارد؛ و دیگر آنکه تحقق بالغیر دارد. و شیئی که متحقّق بالذات است، در تمایز خود از متحقّق بالغیر، به چیزی غیر از ذات خود نیاز ندارد. آری، اگر در برابر متحقّق بالذات، متحقّق بالذات دیگری وجود داشته باشد، آن‌گاه برای تمایز این دو از یکدیگر، به امری غیر از ذات نیازمند خواهیم بود؛ ولی از آنجا که به حکم براهین توحید واجب الوجود، متحقّق بالذات محال است بیش از یکی باشد، چنین وضعیتی هرگز پیش نخواهد آمد تا نیازمند تمایز میان آن دو باشیم.

اِذْ هُوَ مُنْفَصِلُ الْحَقِيقَةِ عَمَّا عَدَاهُ - فليس له لازم يوصل  
تصوّره العقل إلى حقيقته - بل لاوصول للعقول إلى  
حقيقته - فاِذْنٌ لا تعريف له يقوم مقام الحد...»<sup>(۳۲)</sup>  
حاصل آنکه واجب‌الوجود نه تنها تعريف ماهوی  
ندارد، بلکه تعريف حدی هم ندارد.

به این ترتیب، ثابت شد که همه اقسام هشت‌گانه  
ترکیب از واجب‌الوجود منتفی است. و آن وجود مقدّس،  
بسیط محض می‌باشد. او نه مکان دارد و نه زمان، نه  
جسم است و نه جسمانی؛ زیرا امور جسمانی  
ممکن‌الوجود، و وابسته به غیر هستند، در حالی که سخن  
ما برسر واجب‌الوجود است:

كُلُّ مُتَعَلِّقِ الْوُجُودِ بِالْجِسْمِ الْمَحْسُوسِ - یجب به لا  
بذاته. الجسم المحسوس هو الأجسام النوعية - و  
متعلق الوجود به ینقسم إلى ما يتعلق وجوده به فقط  
- و هو معلولاته أعنی کمالاته الثانية - و إلى ما يتعلق  
وجوده به و بغيره - و هو سائر الأعراض الجسمانية -  
و الأوّل یجب بالجسم المحسوس فقط - و الثاني  
یجب به و بغيره - لكن ینصدق علیه أن یقال یجب به  
- لأنّه لا ینافی قولنا - و یجب أيضاً بغيره - و  
المقصود أن الأعراض الجسمانية كلّها - ممکنة بذاتها  
واجبة بغيرها.<sup>(۳۳)</sup>

نا گفته نگذاریم که ترکیب واجب از ذات و صفت، به نحو  
ترکیب جوهر و عرض و یا به هر شکل دیگری که تصویر  
شود، منتفی است.<sup>(۳۴)</sup> بهترین دلیل بر انتفای این‌گونه  
ترکیب، ادله‌ای است که متضمّن اثبات توحید صفاتی  
است؛ زیرا وفق این ادله، همان واقعیت بسیطی که به  
اعتباری مصداق مفهوم وجود و وجوب ذاتی است و به  
اعتبار دیگری مصداق مفهوم موجود و واجب بالذات  
می‌باشد، خود بعینه به اعتباری مصداق مفهوم علم و به  
اعتبار دیگری مصداق مفهوم عالم هم هست و همچنین

لوازم - يوصل الذهن تصوورها إلى حاقّ الملزومات -  
و تعريفها بها لا یقصر عن التعريف بالحدود - فهذا ما  
ذکرته فی المنطق - و لم تزد علیه شیئاً.<sup>(۳۱)</sup>

وفق عبارت فوق، که مورد قبول فخر نیز می‌باشد، هم  
می‌توان برخی ماهیات مرکبه را به حدودی غیرمرکب از  
اجناس و فصول تعريف کرد و هم می‌توان بعضی بسایط  
را به حدودی که از لوازم آنها پدید آمده است تعريف  
نمود. و این تعريف به لوازم، کمتر از تعريف به حدود  
نیست؛ بلکه تصوّر لوازم یادشده انسان را به حاقّ و کنه  
ذات ملزومات آنها رهنمون می‌شود.

اکنون می‌افزاییم که اگر واجب‌الوجود تعريف حدی  
داشته باشد، سه فرض برای آن قابل تصویر است:

**فرض اول:** واجب‌الوجود دارای ماهیت و جنس و فصل  
باشد و تعريف حدی او، از جنس و فصل پدید آید (این  
فرض مقبول نیست؛ زیرا واجب‌الوجود ماهیت ندارد).

**فرض دوم:** واجب‌الوجود دارای ماهیت مرکب از جنس و  
فصل باشد، ولی تعريف حدی او مرکب از جنس و فصل  
نباشد (این فرض نیز مقبول نیست؛ زیرا واجب نه مرکب  
است و نه دارای ماهیت، تا جنس و فصل و نیز تعريف  
حدی غیرمرکب از جنس و فصل داشته باشد).

**فرض سوم:** واجب‌الوجود نه مرکب، بلکه بسیط باشد و  
تعريف حدی او، از لوازم پدید آید (این فرض نیز ممتنع  
است؛ زیرا در این صورت، بایستی واجب‌الوجود با  
اشیای دیگر وجه اشتراکی داشته باشد و به وسیله لازم یا  
لوازم خود از آنها تمایز پیدا کند. به علاوه، لازم است که  
ذهن از راه لوازم به حاقّ ذات او برسد. اما این هر دو فرض  
محال است؛ زیرا، اولاً، تمایز واجب‌الوجود از ماسوای  
خود بالذات است نه به امری غیر از ذات، ثانیاً، عقل راهی  
به سوی حاقّ ذات او ندارد و هرگز به کنه ذاتش پی  
نمی‌برد: «و واجب‌الوجود - إذ لیس بمرکب فلاحده له - و

پی‌نوشت‌ها .....

- ۱- ر.ک: جعفر سبحانی، *الالهیات*، ج ۲، ص ۱۱.
- ۲- ر.ک: عبدالرسول عبودیت، *درآمدی به نظام حکمت صدرایی*، ج ۲، ص ۲۰۵.
- ۳- ر.ک: عبدالله جوادی آملی، *رحیق مختوم*، ج ۱۰، ص ۳۲۳-۳۲۲.
- ۴- ر.ک: ملّاصدرا، *الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة*، ج ۵، ص ۲۸۳.
- ۵- ابن سینا، *الشفاء: الالهیات*، تصحیح سعید زائد، ص ۶۷.
- ۶- عبدالرسول عبودیت، همان، ص ۲۰۶.
- ۷- ملّاصدرا، همان، ج ۱، ص ۶۷.
- ۸- سید محمدحسین طباطبائی، *نهایة الحکمة*، ص ۱۹-۲۰.
- ۹- ابن سینا، *الاشارات و التنبیها*، ج ۳، ص ۵۴.
- ۱۰- همان، ص ۵۴-۵۵.
- ۱۱- همان.
- ۱۲- همان.
- ۱۳- همان.
- ۱۴- همان.
- ۱۵- همان، ص ۶۰.
- ۱۶- همان، ص ۵۴.
- ۱۷- همان.
- ۱۸- همان، ص ۵۷.
- ۱۹- ر.ک: همان، ص ۳۰-۳۲.
- ۲۰- ر.ک: سید محمدحسین طباطبائی، همان، *المرحلة الثانية عشر*، فصل الرابع.
- ۲۱- ابن سینا، *النجاة*، مقدمه و تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه، ص ۵۵۳؛ همو، *المبدأ و المعاد*، به اهتمام عبدالله نورانی، ص ۶۵.
- ۲۲- همان.
- ۲۳- ر.ک: ابن سینا، *الشفاء*، ص ۶۱.
- ۲۴- همان.
- ۲۵- فخرالدین رازی، *شرح الفخر الرازی علی الاشارات*، ج ۱، ص ۲۱۲.
- ۲۶- همان، ص ۶۳.
- ۲۷- همان.
- ۲۸- همان.
- ۲۹- فخرالدین رازی، همان، ص ۲۱۲.
- ۳۰- ابن سینا، *الشفاء*، ص ۶۳.
- ۳۱- همان، ص ۶۳-۶۴.
- ۳۲- همان.
- ۳۳- همان، ص ۵۹-۶۰.
- ۳۴- ر.ک: ابن سینا، *دانشنامه علایی*، مقدمه و تصحیح محمد معین، ص ۷۴.
- ۳۵- همان.

است در قدرت و قادر، حیات و حی و غیر آنها؛ یعنی، به حسب خارج، صفات خدا عین ذات‌اند و در نتیجه، عین یکدیگرند، گرچه به حسب مفهوم مغایر و متکثرند: (۳۵) «فواجب الوجود لیست إرادته مغایرة الذات لعلمه... فقد بینا أن العلم الذی له بعینه هو الإرادة التي له.» (۳۶) یا: «فاذا لیس ارادته مغایرة الذات لعلمه و لامغایرة المفهوم لعلمه، و قد بینا أن العلم الذی له هو بعینه الارادة التي له.» (۳۷) به هر روی، رهاورد مباحث گذشته اثبات توحید به معنای بساطت و عدم ترکب ذات واجب تعالی است؛ چنان‌که با نفی مغایرت صفات و ذات، توحید به معنای دیگری نیز برای واجب اثبات می‌گردد.

### نتیجه‌گیری

ابن سینا برای نفی اقسام ترکیب از ذات واجب دلایلی اقامه کرده است. او ابتدا بر نفی اجزای خارجی از واجب تعالی استدلال می‌کند، که حاصل این استدلال نفی انقسام‌پذیری خارجی از واجب الوجود است؛ چه انقسام‌پذیری بالفعل (یعنی انقسام به ماده و صورت) و چه انقسام‌پذیری بالقوه (یعنی انقسام‌پذیری به اجزای متشابه کمی). با نفی انقسام‌پذیری خارجی، ترکیب شیمیایی و مکان و زمان نیز از خدای متعال سلب می‌شود. ابن سینا در ادامه با دلیل دیگری، ماهیت را از واجب نفی می‌کند. با این نفی، چهار نوع ترکیب دیگر - یعنی ترکیب از ماده و صورت خارجی، ترکیب از جنس و فصل، ترکیب از ماده و صورت ذهنی، و ترکیب از ماهیت و وجود - منتفی می‌شوند. او بالاخره با دلیل جداگانه‌ای، حدّ و اجزای حدّی را از واجب نفی می‌کند.

۳۶- ابن سینا، الهیات شفا، ص ۳۶۷.

۳۷- همو، المبدأ والمعاد، ص ۲۱.

#### منابع .....

- ابن سینا، الاشارات و التنبيهات، قم، البلاغه، ۱۳۷۵.

---، الشفاء: الهیات، تصحیح سعید زائد، قم، مکتبه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.

---، المبدأ و المعاد، به اهتمام عبدالله نورانی، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی، ۱۳۶۳.

---، النجاة، مقدمه و تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه، چ دوم، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۹.

---، دانشنامه علانی، مقدمه و تصحیح محمد معین، چ دوم، همدان، دانشگاه بوعلی سینا، ۱۳۸۳.

- جوادی آملی، عبدالله، رقیق مختوم، قم، اسراء، بی تا.

- رازی، فخرالدین: شرح الفخر الرازی علی الاشارات، قم، مکتبه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.

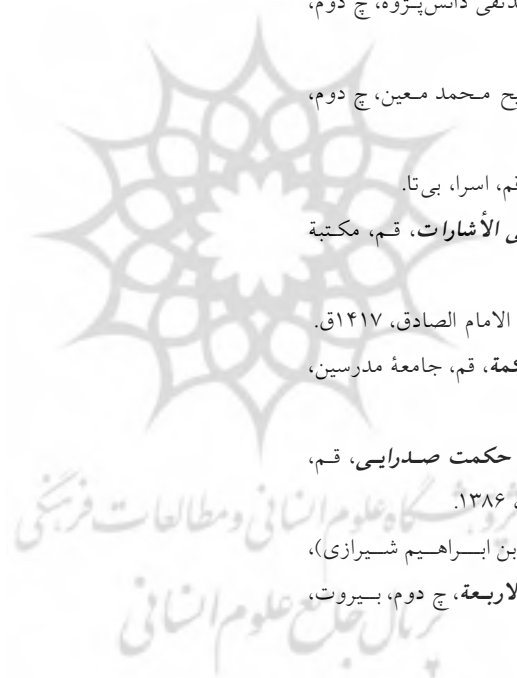
- سبحانی، جعفر، الالهیات، قم، مؤسسه الامام الصادق، ۱۴۱۷ق.

- طباطبائی، سید محمدحسین، نهاية الحکمة، قم، جامعه مدرسین، ۱۳۶۲.

- عبودیت عبدالرسول، درآمدی به نظام حکمت صدرایی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۶.

- ملأصدرا (صدرالدین محمدبن ابراهیم شیرازی)،

الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، چ دوم، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۹۸۱م.



مؤسسه آموزش و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۶. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پراگ، چاپ علوم انسانی